بسم‌الله الرحمن الرحیم

بیان ادله

دلیل هفتم؛ توصیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم به معاذ بن جبل

هفتمین دلیلی که برای اثبات وظائف تربیتی حکومت، می‌توان اقامه کرد، وصیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم به معاذ بن جبل در زمانی که ایشان را به عنوان نماینده به یمن فرستاد، می‌باشد. در آن وصیت آمده است که: «يَا مُعَاذُ عَلِّمْهُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَحْسِنْ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ وَ ... وَ ذَكِّرِ النَّاسَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ اتَّبِعِ الْمَوْعِظَةَ ... ثُمَّ بُثَّ فِيهِمُ الْمُعَلِّمِينَ».

۱. بررسی سندی توصیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم به معاذبن‌جبل

این روایت در تحف‌العقول و در کنزالعمال آمده است. کتاب تحف‌العقول، سند معتبری ندارد و سند کتاب کنزالعمال نیز تام نیست. فلذا این حدیث از نظر سندی مانند بعضی از دلایل قبل مواجه با ضعف است.

۲. بررسی دلالی توصیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم به معاذبن‌جبل

اما از لحاظ دلالت به بیان چند نکته خواهیم پرداخت.

۱. شمول روایت بر وظایف تربیتی

اولین نکته این است که وصیت پیامبر به معاذ از جمله عهدهایی است که همزمان به‌صورت واضح و صریح هم به وظیفه آموزشی و تعلیمی اشاره کرده است و هم به وظیفه تربیتی در حوزه اخلاق و... اشاره کرده است.

۲. مقصود از تعلیم کتاب

مطلب دوم در دلالت این وصیت «عَلِّمْهُمْ كِتَابَ اللَّهِ» است که این سؤال وجود دارد که آیا این تعلیم اختصاص به قرآن دارد یا اینکه الغای خصوصیت می‌شود و شامل آموزش معارف الهی می‌شود؟ ممکن است برخی احتمال دوم را بگویند، به‌خصوص اگر کسی بگوید مقصود از «كِتَابَ اللَّهِ» خواندن قرآن نیست، چون گاهی می‌گوییم منظور از تعلیم کتاب این

است که خواندن قرآن را یاد بده. و گاهی می‌گوییم منظور از تعلیم کتاب این است که معنا و مضمون و معارف را یاد بده. که اگر احتمال دوم را بگیریم، الغای خصوصیت قوی است، یعنی وقتی می‌گوید مضمون و محتوای قرآن را به آن‌ها آموزش بده، این به مضمون احادیث و اخبار و آنچه که جزو وظایف شخص به حساب می‌آید، الغای خصوصیت می‌شود. پس بعید نیست که مقصود از «کِتَابَ اللَّهِ» فقط قرائت نباشد بلکه محتوا نیز باشد و بر این اساس بعید نیست که الغای خصوصیت شود و این بیان با مفاد خود، سایر معارف حدیثی و ... را نیز شامل شود.

۳. تعارض بین ظهور «عَلِّمْهُمْ» و «کِتَابَ اللَّهِ»

بحث بعدی این است که در اینجا دو ظهور باهم تعارض دارند، اگر ظهور «عَلِّمْهُمْ» را در وجوب بگیریم باید «کِتَابَ اللَّهِ» را به آموزشهای لازم زندگی و حداقل‌های لازم و ضروری، محدود کنیم و اگر اطلاق «کِتَابَ اللَّهِ» را بگیریم در آن صورت قطعاً نمی‌توان «عَلِّمْهُمْ» را حکم وجوبی گرفت فلذا در اینجا تعارض دو اطلاق وجود دارد، ظهور امر «عَلِّمْهُمْ» در وجوب است و آن با شمول «کِتَابَ اللَّهِ» سازگار نیست، یا باید اطلاق «کِتَابَ اللَّهِ» را در همه معارف و دامنه وسیع معارفی آن را بگیریم که آن قرینه‌ای می‌شود برای اینکه «عَلِّمْهُمْ» از وجوب بیافتد و مستحب شود. البته به عنوان اینکه وصیتی را بیان می‌کند و عهد می‌کند، شاید اولی این باشد که ظهور وجوب را اخذ کنیم و کتابَ الله و معارف را همان معارف ضروری و مورد ابتلا بگیریم، نه دامنه وسیع معارف و...، شاید ظهور «عَلِّمْهُمْ» به عنوان تکلیف این عامل و حاکم در وجوب، اولی از ظهور «کِتَابَ اللَّهِ» و معارف در اطلاق باشد.

۴. مقصود از «الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ»

مطلب چهارم «وَ أَحْسِنْ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ» است که می‌فرماید با اخلاق نیکو آنها را تأدیب کن. در این جمله اخلاق صالحه اطلاق دارد و هم شامل خلقیاتی می‌شود که باید شخص به آن متصف شود و هم شامل خلقیاتی می‌شود که اتصاف به آنها مستحسن است، یعنی همه واجبات و مستحبات را دربرمی‌گیرد و اطلاق دارد. از طرف دیگر «وَ أَحْسِنْ أَدَبَهُمْ» ظهور در وجوب دارد، در اینجا نیز اگر ظهور در وجوب «وَ أَحْسِنْ أَدَبَهُمْ» را بگیریم که شاید قوی‌تر هم باشد، در آن صورت باید بگوییم اخلاق صالحه در اینجا یعنی آنچه که جزء ضروریات و واجبات است که حدّ الزامی که باید در اخلاق در جامعه رعایت شود، آن را بیان می‌کند. بنابراین بعید نیست بگوییم این یک تکلیف الزامی است و در محدوده اخلاقیات ضروری جامعه تکلیف می‌کند.

«عَلِّمْهُمْ کِتَابَ اللَّهِ» یعنی علِّم کلَّ واحدٍ منهُم کتابَ الله؛ پس جمله اول تربیت آموزشی و جمله دوم تربیت اخلاقی بود.

۵. دلالت روایت بر تربیت اعتقادی

بعد می‌فرماید «وَ ذَكِّرِ النَّاسَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» که دال بر تربیت اعتقادی است و می‌فرماید آنها را متوجه خدا و قیامت کن، یعنی مردم را متوجه دو اصل اساسی اعتقادی کن. که این به خدا و یوم الآخر و یا چیزهایی مثل نبوت و امامت الغای خصوصیت می‌شود.

۶. تأکید بر تربیت اخلاقی و اعتقادی

جمله بعدی «وَ اتَّبِعِ الْمَوْعِظَةَ» است که تأکید بر تربیت اخلاقی و اعتقادی است، چون موعظه همه اینها را دربرمی‌گیرد. «وَ اتَّبِعِ الْمَوْعِظَةَ» است نه «وَ اتَّبِعِ الْمَوْعِظَةَ» یعنی پشت سر هم موعظه کن که این نیز یک نکته در اینجا است که استمرار بر وعظ و هدایت و راهنمایی را در اینجا تأکید می‌کند، یعنی وظیفه حاکم این است که به طور مستمر و پیوسته مراقبت و نصیحت کند. البته ادله دیگری هم داریم که وظیفه حاکم این است که اقامه حق کند و مراقبت کند تا سنن اسلامی و امور اسلامی جریان پیدا کند و این مستلزم مراقبت و کار تربیتی و آموزشی است.

۷. دلالت روایت بر نسبی بودن وظایف

«ثُمَّ بُثَّ فِيهِمُ الْمُعَلِّمِينَ» که می‌فرماید معلمان را در بین مردم پخش کن. این عبارت قرینه‌ای است بر اینکه شارع نمی‌خواهد بگوید خود حاکم مستقیماً تمام این کارها را انجام دهد، یعنی می‌تواند مقدمات را به تسبیب و توکیل انجام دهد و کسانی را بفرستد که این کارها را انجام دهند.

این حدیث به لحاظ دلالی و مضمونی جامع تر از بخش‌های دیگر بود، در اینجا هم آموزش آمده است، هم تربیت اخلاقی آمده است، هم تربیت اعتقادی آمده است و هم مراقبت‌های روحی آمده است، هم توجه به احکام و تربیت عبادی آمده است که «وَلَيَكُن أكثر هَمِّكَ الصلاة» که اینها جامعیتی دارد که ادله دیگر به این جامعیت نبود. اما علی‌القاعده چون این ادله سند معتبری نداشتند، باید قدر متیقن از این روایات را قبول کنیم.

نکات مشترک بین ادله

نکات مشترکی که بیان کردیم به این شرح بود؛

۱) این وظیفه **حاکم بما هو حاکم** است، منتها حاکم مشروع و غیر مشروع خود بحث دیگری است.

۲) این وظیفه، وظیفه توسلی است.

۳) این وظیفه، وظیفه مباشری نیست ولو به غیر مباشره هم می‌شود انجام داد.

۴) این از اعمالی است که **یَسقُطُ بِفعلِ الغیر**.

۵) چون حاکم در هر جایی یک نفر است و تعدد ندارد این وظیفه برای او عینی می‌شود.

باید توجه نمود که تمام این وظایف وظیفه حاکم اصلی است و سایرین به میزانی که او بر عهده آنان می‌سپارد موظف می‌شوند و باید ببینیم محدوده سپردن و مأموریتش چقدر است.

دلیل هشتم؛ توصیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم به عمرو بن حزم

دلیل هشتم که سند تامی ندارد وصیت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم به عمرو بن حزم است که در سیره ابن هشام جلد ۴ صفحه ۲۴۱ است و در تاریخ طبری نیز آمده است، در ولایت‌فقیه جلد ۲ و در الحیاة آقای حکیمی جلد ۲ این روایات آمده است. البته در سیره ابن هشام و تاریخ یعقوبی گاهی سند نیز نقل می‌کند.

«**أمَرَهُ بِتَقوَا الله وَ أمَرَهُ أن یَأخُذَ بالحقّ وَ أن یُبَشِّرَ النّاس بالخیر وَ یَأمُرَهُم به وَ یُعلِّمَ النّاس القرآن وَ یُفَقِّهَهُم فیه وَیُعلِّمَ النّاس مَعالِمَ الحجّ وَ سُنَّته**».

۱. بررسی سندی روایت

این حدیث به لحاظ سند تام نیست.

۲. بررسی دلالی روایت

و نکته دوم این است که پیامبر عمرو بن حزم را به قبیله بنی الحارث فرستاده است. افرادی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم اعزام می‌کرد، گاهی به مناطق مهم اعزام می‌کرد و گاهی به قبیله و عشیره‌ای اعزام می‌کند، در اینجا بَنِ الحارث قبیله و عشیره‌ای بودند که پیامبر برای آنها اعزام کرده است.

در این حدیث هم بعد تعلیمی و هم بعد تربیتی وجود دارد. بعد تعلیمی این است که «**وَ یُعلِّمَ النّاس القرآن وَ یُفَقِّهَهُم فیه**» یعنی فقه قرآن را به آنها تفهیم کند و آموزش دهد.

«**وَیُعلِّمَ النّاس مَعالِمَ الحجّ وَ سُنَّته**». که در اینجا احکام را نیز بیان می‌کند، هم بحث قرآن را بیان می‌کند و هم احکام حج و معالم و سنت حج را بیان می‌کند که در بخش‌های دوم روایت است.

در ابتدای روایت هم آمده است که «**أن یُبَشِّرَ النّاس بالخیر وَ یَأمُرَهُم به**»، یعنی امر به خوبی‌ها کند و آنها را به خوبی‌ها بشارت دهد.

طبعاً با توجه به ظهور **أمَرَهُ** در وجوب و اینکه مقام هم مقام تکالیف والی است، باید همه این‌ها را حمل بر حدّ نیاز و ضرورت و واجبات و الزامیات کنیم. محدوده این حدیث تعلیمی و آموزش‌های حکمی است و الغای خصوصیت در این جا نیز جاری می‌شود. از طرفی مأموریت‌های تربیتی نیز در مورد خیر و وظائفی که دارند در این جا آمده است.

دلیل نهم؛ توصیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم به مصعب بن عمیر

دلیل نهم راجع به مصعب بن عمیر است که حضرت او را به مدینه فرستاد. «**وَ أمَرَهُ أن یَقرَأ علیهمُ القرآن وَ یُعلِّمَهُمُ الإسلام وَ یُفَقِّهَهُم فی الدّین**».

۱. بررسی سندی روایت

این حدیث نیز سند معتبری ندارد و در تاریخ نقل شده است.

۲. بررسی دلالی روایت

شمول خوبی دارد و البته بیشتر جنبه آموزشی دارد. در این حدیث باید یک نکته به طور خاص توجه شود و آن این است که مصعبی که از ناحیه پیامبر رفته است، در اینجا به عنوان والی و حاکم نبوده است. یعنی مصعب کار تبلیغی انجام می‌داد تا زمینه فراهم شود برای اینکه پیامبر حکومت تأسیس کند، ممکن است کسی بگوید به عنوان والی نرفته است و پیامبر او را مبلغ فرستاده و امر کرده تا کارهای تبلیغی را انجام دهد.

اعزام‌هایی که قبل از هجرت باشد و تعبیر والی در آنها نیامده باشد، در مورد آنها نمی‌توانیم مطمئن باشیم که از حیث ولایت و والی و حاکمیت می‌گوید بلکه از حیث مبلغی است که اعزام شده است.

(وقتی به عنوان والی می‌فرستاد، معلوم می‌شود از حیث والی بودن آن کار را انجام می‌دهد.)

(ممکن است کسی بگوید وقتی اعزام می‌کند، به‌عنوان مبلغ اعزام می‌کند و همزمان دو شأن را به او واگذار می‌کند. ما می‌گوییم وقتی والی را می‌فرستد و به والی می‌گوید این کارها را انجام بده، ظاهرش این است که آن چه که بیان می‌شود از حیث شأن ولایتش است، یعنی از حیث ولایتش باید مبلغ نیز باشد، نه اینکه به‌عنوان مبلغ به او بگوید.)

پس این شبهه در بحث مصعب وجود دارد، همچنین **عمر بن حزم**، **رافع بن مالک**، **اُسید بن حُضیر**، **ازرق** و ... همین‌طور می‌باشند که در جلد ۲ صفحه ۱۳۸ آمده است و از کتاب **تراتیبُ الإداریه** نقل کرده است. یا کسانی که پیامبر به ملوک فارس و ... فرستاد که همه جنبه مبلغی و دعوت دارد و جنبه حاکمیتی و ولایتی ندارد.

پس در مجموع عرض کردیم که بخشی از اینها مربوط به جایی است که به عنوان والی فرستاده است که ما به این‌ها استشهاد و تمسک کردیم، اما قسمت های زیادی وجود دارد که وقتی فرد را می‌فرستد به عنوان والی نیست بلکه به عنوان مبلغ می‌فرستد که در بحث فعلی نمی‌توانیم به آنها تمسک کنیم.